

باسمه تعالی

- ۱ **الجهة الثالثة: معنى اعتبار السيرة**
- ۱ **بررسی دخول سیره عقلاء در حجج به معانی عرفی و منطقی و اصولی**
- ۲ **معنای اعتبار سیره عقلاء**

موضوع: حجج و امارات/سیره/مقام اول/ جهت سوم

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسات قبل دو جهت از بحث سیره عقلاء یعنی تعریف آن و تفاوت بین سیره عقلاء و ارتکاز و بناء عقلاء توضیح داده شد. در این جلسه جهت سوم یعنی معنای اعتبار سیره عقلاء شروع می‌شود.

الجهة الثالثة: معنى اعتبار السيرة

ابتدا مقدمه‌ای ذکر می‌شود و سپس معنی اعتبار سیره عقلاء بیان می‌شود. از سویی در لسان علماء بسیار از «سیره عقلاء» استفاده می‌شود، به عنوان مثال در علم اصول بسیار گفته می‌شود «الظهور حجة للسيرة» و یا «خبر الواحد حجة للسيرة»، و یا در علم فقه گفته می‌شود «التلف تحت اليد، موجب للضمان للسيرة» و یا «اموال الانسان محترم للسيرة» و یا «العقد لازم للسيرة». پس در استدلالات فقهاء و اصولیون بسیار از سیره عقلاء استفاده شده است؛ و از سوی دیگر سیره عقلاء از حجج نیست و متصف به حجیت نمی‌شود. حجج نزد اصولیون فقط منحصر در «اصل عملی» و «اماره» مانند خبر واحد و «قطع» است.

بررسی دخول سیره عقلاء در حجج به معانی عرفی و منطقی و اصولی

حجّت غیر از معنای اصولی، دو معنای عرفی و منطقی هم دارد، که سیره داخل آن دو هم نیست. توضیح اینکه حجّت عرفی «ما یحتجّ به» است، مانند قول اهل خبره از جمله طبیب که مورد احتجاج نزد عرف است. فقیه و اصولی نمی‌تواند به سیره احتجاج نماید و بگوید «خبر الواحد حجة للسيرة»، زیرا حجّیت نزد عقلاء عین مدعاست (نمی‌شود گفت خبر واحد حجّت عقلانی است به دلیل سیره عقلاء در عمل به آن!)، و حجّیت نزد شارع مرتبط به عمل عقلاء نیست (اینکه عقلاء به آن عمل نمایند، ربطی ندارد که نزد شارع حجّت باشد). پس حجّت به معنای عرفی شامل سیره نیست.

حجّت منطقی نیز «قیاس» مشتمل بر صغری و کبری است (نتیجه از قیاس خارج است). واضح است سیره عقلاء دو گزاره و قضیه نیست تا قیاس باشد، بلکه سیره یک سلوک عملی است. البته در علم منطق گاهی به «حدّ وسط» هم حجّت گفته می‌شود (مراد اصولیون از حجّت منطقی، حدّ وسط است)، که سیره عقلاء به این معنی هم حجّت منطقی نیست؛ زیرا هیچ قیاسی نیست

که حدّ وسط آن سیره عقلاء بوده، و نتیجه آن اصولی یا حکمی شرعی باشد. بنابراین سیره عقلاء، حجتّ منطقی هم نیست (لذا فقهاء گفته‌اند وساطت حجج «توسیطی» است نه تطبیقی، در حالیکه رابطه حدّ وسط با نتیجه تطبیقی است).

حجتّ اصولی به معنای «منجّز» و «معذّر» است. توضیح اینکه حجتّ اگر به تکلیف فعلی شارع تعلّق گیرد، موجب تنجّز آن تکلیف می‌شود، و اگر به عدم تکلیف فعلی تعلّق گیرد، موجب تعذیر آن می‌شود (تکلیف فعلی منجّز، تکلیفی است که در مخالف آن عقلاً استحقاق عقوبت وجود دارد؛ و تکلیف فعلی معذّر، تکلیفی است که در مخالفت آن استحقاق عقوبت نزد عقل نیست). حجج مانند «ظهور» و «خبر واحد» ممکن است به تکلیف فعلی تعلّق گیرند، به عنوان مثال ثقه‌ای خبر دهد «شرب این مایع حرام نیست»؛ امّا «سیره عقلاء» ممکن نیست به تکلیف فعلی یا عدم آن تعلّق گیرد، به عنوان مثال نمی‌شود گفت «زید شرعاً مالک این شیء است یا نیست، به دلیل سیره عقلاء». به هر حال، حجتّ اصولی چیزی است که بتواند تعلّق به تکلیف فعلی بگیرد، که سیره نمی‌تواند به آن تعلّق گیرد. پس سیره عقلاء، حجتّ اصولی هم نیست.

معنای اعتبار سیره عقلاء

همانطور که توضیح داده شد، سیره عقلاء داخل حجج به معنای عرفیه یا منطقیه یا اصولیه نیست. پس مراد از حجتّ سیره عقلاء، همان اعتبار سیره عقلاست. توضیح اینکه در موردی که سیره عقلاء بر آن قائم است، شارع از سه موقف خارج نیست: ایجابی؛ سلبی؛ سکوتی؛ به عنوان مثال خبر واحد در سیره عقلاء حجتّ (یعنی منجّز و معذّر) می‌باشد. موقف شارع یکی از سه مورد فوق است:

- الف. شارع ممکن است در دائره مولویت خود، این سیره را قبول نماید. یعنی شارع «بما هو شارع» نمی‌تواند دخالتی در دائره مولویت دیگری نماید، امّا خودش نیز یکی از موالی بوده و می‌تواند دائره مولویت خود را تعیین نماید.
 - ب. ممکن است این سلوک و سیره را در دائره مولویت خود، نفی نموده و آن را قبول نکند؛ یعنی عمل به آن را کافی نداند.
 - ج. ممکن است نسبت به آن سکوت نموده و بیانی نداشته باشد (و یا بیانی داشته باشد که اعتبار آن بیان ثابت نشده باشد).
- وجود یا عدم سیره عقلاء در صورت اول و دوم مهمّ نبوده و اثری ندارد؛ امّا در صورت سوم، گفته شده از سکوت شارع استفاده می‌شود شارع این موقف عقلاء را پذیرفته است. عقلاء «بما هم عقلاء» نسبت به خداوند متعال و رفتار مکلف در برابر خداوند متعال ساکت هستند، و فقط در دائره رفتار بین انسان‌ها حرف دارند. به عنوان مثال خبر واحد نزد عقلاء در دائره رفتار انسان‌ها حجتّ است و شارع از آن سکوت نموده است. فقهاء این سکوت را به ضمیمه سلوک عقلانی در دائره بین عبد و مولای عقلانی، دلیل می‌دانند بر اینکه خداوند این سلوک را در دائره بین خود و انسان‌ها قبول نموده است. پس خبر واحد حجتّ شده و موجب تنجیز یا تعذیر تکلیف فعلی می‌شود.

اعتبار سیره در همین حدّ است که اگر به سکوت شارع ضمیمه شود، نتیجه آن منجزیت و معذّرت در دائره مولویت شارع است. بحث اصلی در علم اصول در مورد این استفاده (که چگونه سکوت شارع، به معنای قبول این سلوک در رابطه بین انسان و خداوند است)، و محدوده آن است. مسأله اصولی فقط حجّیت در شبهات حکمیه است، اما به تناسب وارد این بحث شده‌اند که فقیه در کجا می‌تواند از این سیره استفاده نماید. به عنوان مثال تلف تحت ید، موجب ضمان است نزد عقلاء، که این بحث مطرح شده که آیا شرعاً هم ضامن است؟ فقهاء از یک سیره و سکوت شارع (نسبت به ضمان شرعی و عدم آن)، استفاده نموده‌اند که شرعاً هم ضامن است؛ و مثال برعکس که ترغیب نزد عقلاء موجب ضمان نیست. به عنوان مثال اگر زید سنگی به دست بکر دهد تا شیشه دیگری را بشکند و بکر را ترغیب نماید (طوری که اگر ترغیب نبود، بکر نیز شیشه را نمی‌شکست)، در این صورت ترغیب کننده نزد عقلاء ضامن نیست. بنابراین چون مرغّب در سیره عقلاء ضامن نیست، و شارع از این سکوت نموده است، در نتیجه ترغیب شرعاً سبب ضمان نخواهد بود (پس مجازات وی عقلاً قبیح است).

در علم اصول از صحت این برداشت و استنباط فقهاء نیز بحث می‌شود. البته خود سیره عقلاء که منجز و معذّر نیست، و اینکه چه چیزی منجز و معذّر است، مرتبط با بحث «نحوه استفاده امضاء از سکوت شارع» است. برخی سکوت شارع را ظهور حالی در تأیید دانسته، که در این صورت «ظهور» منجز و معذّر است؛ و برخی از سکوت شارع به قطع می‌رسند، که در این صورت «قطع» منجز و معذّر است. بنابراین سیره عقلاء، مقدمه ظهور یا قطع است و اعتبار آن به همین معنی است که در استدلال از آن استفاده می‌شود.

حکم اصولی همان حجّیت در شبهات حکمیه و حکم فقهی هر حکمی در شبهات حکمیه یا موضوعیه است که از سیره در آنها استفاده می‌شود. اعتبار به همین معنی است که از سکوت و سیره یک حکم شرعی (اصولی یا فقهی) استفاده شود. پس مباحث سیره عقلاء این امور است که آیا استفاده امضاء از سکوت شارع ممکن است؟ و بر چه اساسی این استفاده می‌شود؟ به هر حال سیره عقلاء، حجّت نیست؛ اما جزئی از حجّت عرفی (ما یحجّ به) است، یعنی حجّت عرفی، مجموع سیره عقلاء و سکوت شارع است.